



اسم سخن به میان آمده است، در قرآن برای خدا صد وسی و دو نام وارد شده^(۳) و مفسران اسمای الهی پیرامون آنها گفتگو نموده اند و ما به خواست خدا در آینده بحثی فشرده پیرامون این اسما خواهیم داشت، اکنون سخن در موضوع دیگر است و آن اینکه:

آیا اسمای الهی توقیفی است - یعنی هیچ کس حق ندارد خدا را به غیر آن نامی که در قرآن و سنت وارد شده است بخواند و یا نام گذاری کند؟ - یا جریان چنین نیست و می توان خدا را به غیر آن نامهایی که در این دو مصدر اسلامی وارد شده است، خواند؟

شکی نیست که خدای جهان در میان تمام ملتها نام خاصی دارد و هر ملتی خدا را با

آیا اسماء الله توقیفی است؟

محدثان اسلامی از فریقین، از پیامبر گرامی ﷺ نقل می کنند که آن حضرت فرمود: برای خداوند نود و نه نام است که هرکس آنها را بشمارد، وارد بهشت می شود.^(۱) حالا مقصود از احصا چیست؟ فعلاً برای ما مطرح نیست.

شیخ شیعه صدوق (۳۸۱-۳۰۶) مجموع این اسامی را در کتاب توحید و ترمذی^(۲) (۲۷۹-۲۰۹) در متن آورده اند، علاقمندان می توانند به این دو کتاب مراجعه نمایند. ولی میان دو نقل اختلاف جوهری وجود دارد و از نظر نسبت، میان آن دو عموم و خصوص من وجه است.

در حالی که در این حدیث، از نود و نه

۱- صدوق، ۳۰۶-۳۱۸- توحید، ۱۹۴- حدیث ۸.

۲- ترمذی، ۲۰۹-۲۷۹- سنن ۵، باب الدعوات/ ۵۳۰، حدیث ۵۰۷.

۳- مفاهیم القرآن، ۱۰۵/۶-۱۰۶.

واقعتهای خارجی اسم ذات می باشند، برای متکلم آنچه که مطرح است همان الفاظ ملفوظه اوست نه واقعتهای آنها که از نظر عرفا خود اسمی از اسما بشمار می روند، اینک آرای متکلمان را در اینجا منعکس می کنیم:

الف - گروهی می گویند انسانها در پرتو خرد، می توانند خدا را به نامی بخوانند که بر وصفی از صفات یا فعلی از افعال او دلالت می کند و به دیگر سخن هر حقیقتی که در ذات و فعل او هست، در قالب لفظ بریزند و به آن نام بخوانند.

ب - گروه دیگر نقطه مقابل گروه پیشینند، آنها می گویند: ما فقط حق داریم خدا را به اسمهای وارد در کتاب و سنت بخوانیم و حق نداریم از واقعتهای موجود در ذات و فعل برای او اسمی بتراشیم.

شکی نیست که خدا مبدأ فعل و کار است و قرآن خدا را به عنوان ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَمَّا يَرِيدُ﴾^(۱) می خواند، ولی مع السوصف نمی توانیم بگوییم خدا «کارگر» است. هر چند مبدأ این اسم در او هست.

ج - در اینجا نظریه سومی نیز هست و شاید معتدلترین نظر همین باشد و آن اینکه در تسمیه

نام موجود در آن زبان می خواند، عرب او را «الله، اله»، فارس «خدا» و ترک «تاری» می خواند.

بحث در باره توقیفی و غیر توقیفی بودن، مربوط به این نام نیست و تاکنون کسی نگفته است که همه ملتها باید به خدا «الله» بگویند و یا یک فرد انگلیسی زبان حق ندارد خدا را «گاد» و ترک زبان او را «تاری» بخواند، بلکه سخن در این اصل، مربوط به دیگر اسمی است که از دایره این اسم بیرون می باشد، یعنی اسمهایی که در وصف و یا از فعل خدا اخذ می شوند.^(۱)

این بحث در بیان مسلمین تاریخ دیرینه ای دارد، گروهی را به توقیفی بودن کشیده، به گواه اینکه بشر را توانایی توصیف خدا نیست. در حالی که گروه دیگر این توقیفی بودن را رد کرده و در پرتو بینایی عقل، تجویز می کنند که خدا به اسمی غیر وارد در شرع خوانده شود.

در اینجا از تذکر نکته دیگری نیز ناگزیریم و آن اینکه این بحث کلامی مربوط به نامهای ملفوظه است، نه واقعیت این اسما که جنبه عینی و تکوینی دارد و از نظر عرفا، خود

۱- سید شریف جرجانی در شرح مواقف ج ۱ ص ۵۴۱ در این مورد چنین می گوید: لیس الكلام في أسماء الأعلام الموضوعة في اللغات إنما النزاع في الأسماء المأخوذة من الصفات والأفعال. سخن در باره نامهای علمی خدا نیست که خدا در هر زبان برای خود نامی دارد، سخن در آن اسمی است که از صفات و افعال خدا گرفته می شوند.

خدا به هر اسمی ممنوعیتی نیست، مگر اینکه
حاکمی از نقص وضعف او باشد. (۱)

بیان دوم مثبت قول نخست نیست، بلکه
با قول سوم هماهنگ است که قبلاً یاد آور
شدیم و آن اینکه: هر لفظی که اطلاق آن
متضمن نقص وضعفی باشد باید از آن خود
داری کرد.

اکنون بینیم دلیل قائلان بر توفیقی بودن
اسما چیست؟ آنان در این مورد کمتر شاهی
از کتاب وسنت آورده اند، بلکه غالباً به يك
رشته دلایل عقلی بسنده کرده اند. اینك دلایل
آنان را متذکر می شویم:

واما اطلاق لفظی که واقعیت آن در خدا
هست و متضمن نقص وضعف نیست،
نمی توان آن را به خاطر این دلیل ممنوع شمرد.

دلایل قائلان به توفیقی بودن اسما

خواجه در رساله «فصول نصیریة» توفیقی
بودن اسمای خدا را چنین بیان می کند:

۱- ما در تسمیة خدا باید منتظر اذن شرع
باشیم، مبادا او را به نامی بخوانیم که متضمن
اندیشه باطلی باشد، آن هم در موردی که از
اهمیت خاصی برخوردار است. (۲)

۳- «معلوم شد که باری سبحانه و تعالی
يك ذات پاك است و از هیچ جهت، تعدد
و تكثر را مجال تعرض کبریایی او نیست، پس
نامی که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار
غیر، لفظ الله است و دیگر نامهای بزرگوار، یا به
حسب اعتبار اضافت او با غیره باشد چون
قادر، عالم و خالق و کریم و یا به حسب سلب
غیر از وی چون واحد و فرد و غنی و قدیم، یا به
حسب ترکب اضافه و سلب، چون حی و عزیز
و واسع و رحیم، پس بنابر این قضیه هر لفظی
که لایق جلال و کمال او باشد، بر وی اطلاق
توان کرد. إلا آن است که ادب نیست که هر

گاهی برخی مسأله حفظ ادب را مطرح
کرده و می گویند.

۲- مقتضی ادب در پیشگاه الهی این
است، از بکار گیری هر نوع لفظی که در شرع
وارد نشده است، خود داری کنیم هر چند خدا
واقعیت آن را دارا باشد. عیناً درست مثل این
می ماند که کسی در حال حمل سبزی یا چیز
دیگری برای منزل خود باشد و ما او را «حمال»
بنامیم، درست است که او واجد این مبدأ
است، اما این تسمیه در نظر عرف، دور از

۱- سید شریف جرجانی، شرح موافق، ص ۵۴۱ و شرح مقاصد تفتازانی، ۲/۱۷۰.

۲- عبارت عضد الدین ایچی چنین است: «تسمیة تعالی بالأسماء توفیقیة أي تتوقف اطلاقها علی الاذن فیه و ذلك للاحتیاط احترازاً عما یوهم باطلا لعظم الخطر فی ذلك».

۳- بیان از استاد بزرگوار آیه الله حسن زاده آملی به هنگام تدریس شرح اشارات.

اگر مشکل نارسایی اسما باشد، باید گفت گرفتاری همگانی است. تمام الفاظی که مورد محاوره قرار می گیرد، چون برخاسته از این نشئه طبیعی است، خالی از نقص نیست، چون همه رنگ و بوی عالم ماده را دارند از این جهت مناسب ذات ذو الجلال نخواهند بود، حتی اسمایی که از کتاب عترت صادر شده است. (۲)

بلند پایگی پیامبران و رجال وحی سبب نمی شود که الفاظ آنها از قالب اصلی خود منسلخ شوند. برخی از بزرگان در باره این دلیل می فرمایند:

این دلیل دخلی به توقیفیت اسمای ملفوظی ندارد، بلکه هر انسان در منزل «یقله» قدم نهاده، گاهی در مقام حضور و مراقبت چنان مجذوب جلال و جمال حق می گردد و در «هیمنی» شگفت می افتد که زبانش از مطلق تکلم باز می ایستد و از آن گاه هیچ لفظ را برای تأیید معنی رسا نمی یابد:

ألا إن ثوباً خيط من نسج تسعة

وعشرین حرفاً عن معالیه قاصر

بلکه در آن حال رویدادهایی دارد که بعد از آن حال، عذر خواهی می کند که:

نامی که اجازت از آن حضرت صادر نشده باشد، بر وی اطلاق کنند از آن که ممکن بود که بر وجهی دیگر، لایق و مناسب نیفتد.

۴- چه ظاهر حال خود چنان اقتضا می کند که اگر رأفت و عنایت بی نهایت به آن انبیا و مقربان را الهام ندادی، هیچ گوینده را یارای اجرای لفظی به ازای حقیقت او نبودی، چون از هیچ وجه اسم مطابق مسمی نمی تواند بود. (۱)

در عبارت فوق دو برهان به چشم می خورد، یکی اینکه اگر لفظی از جهتی کمالی از کمالات الهی را نشان دهد اما ممکن است از جهات دیگر لایق و مناسب مقام ربوبی نباشد، پس چه خوب که از خود اسم گذاری نکنیم.

برهان دیگر: اینکه لطف و رأفت خداوندی اقتضا می کند الفاظی که حقیقت را به خوبی نشان می دهند و اسمایی که «مسمی» را ارائه می دهند، به زبان انبیا و اولیای دین جاری سازد و از آنها که بگذریم، کسی که توان آن را داشته باشد نیست.

درحاشیه این بیان دوم نکته ای را یاد آور می شویم:

۱- رساله فصول نصیری، ص ۲۲ و ۲۴.

۲- معلم ثانی فارابی در کتاب الجمع بین الرأیین، ص ۶۸، طبع مصر سخنی بسیار زیبا دارد او می گوید: «چون خداوند برتر از همه «مساوا» است و هیچ مانندای ندارد و ما در وصف او و اطلاق لفظی بر او چاره ای جز همین الفاظ را نداریم، باید بدانیم که او فراتر از معانی متصور است که در ذهن ما از این الفاظ نقش می بندد و حتی در اطلاق لفظ موجود وحی و ...»

می توان فهمید که خدا را نمی توان «معلم»
و «مفتی» نامید. هر چند قرآن او را به تعلیم
وافتا توصیف می کند. و می گوید: ﴿علم
القرآن﴾^(۳)، ﴿قل الله يفتيكم في الكلاله﴾^(۴)
زیرا معلم و مفتی به کسی می گویند که تعلیم
وافتا را حرفه خود اتخاذ کند.^(۵)

از مجموع این بیانه‌های ششگانه می توان
نتیجه گیری کرد، هر لفظی که مشتمل بر نقض
و ضعف باشد و یا در برگزیده معنایی باشد که
مقام ربوبی از آن برتر و بالاتر باشد، نمی توان
آن را به خدا نسبت داد. و این حقیقتی است که
فخر رازی در تفسیر خود به آن تصریح
می کند.^(۶)

اگر ما بر این دلایل عقلی اعتماد کنیم باید
نظریه سوم را برگزینیم و آن اینکه در مسأله قائل
به تفصیل شویم نه تحریم مطلق و نه تجویز
مطلق.

و اما اینکه این گونه دلایل عقلی چگونه
می تواند مبنای حکم شرعی باشد، وجه آن این
است که اگر خرد بر قبح فعلی حاکم باشد،
طبعاً به حکم ملازمه بین عقل و شرع حرمت آن
نیز ثابت می شود.

تا اینجا با دلایل عقلی قائلان به منع، آشنا
شدیم. اکنون وقت آن رسیده است که به برخی

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود
... و خواجه خود در آخر «أوصاف
الاشراف» که در «فناء فی الله» است گوید:
۵- «هر چه در نطق آید و هر چه در وهم آید
و هر چه عقل بر آن رسد جمله منتفی
گردد...»^(۱)

۶- عبد الوهاب شعرانی مؤلف الیواقیت،
از فتوحات محی الدین عربی نقل می کند که
«مسلمانان اتفاق نظر دارند، اشتقاق اسمایی
که از آیه ﴿الله يستهزئهم﴾ (ستهزه) و ﴿مکروا
ومکرا﴾ (ماکر) و ﴿هو خادعهم﴾ (مخادع) و
﴿نسوا الله فنسبهم﴾ (منسی) و امثال اینها جایز
نیست هر چند همه اینها را خدا به خود نسبت
داده است و ما در قرآن می خوانیم و این به خاطر
حفظ ادب به پیشگاه خداوند است.»

۷- طبرسی در مجمع البیان سخنی شبیه
سخن خواجه دارد و آن اینکه در ذیل آیه: ﴿نحن
نقص عليك أحسن القصص﴾^(۲)
می گوید: «نمی توانیم خدا را (قاصر) بنامیم
هر چند خود آیه خدا را قصه گو معرفی
می کند. زیرا این لفظ در موردی به کار می رود
که گوینده آن را حرفه خود اتخاذ کند، در حالی
که در باره خدا چنین نیست. از این بیان

۲- یوسف / ۳.

۴- نساء / ۱۷۶.

۶- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۵، ص ۷۹.

۱- آیه الله حسن زاده آملی، کلمه علیا، ص ۵۹.

۳- الرحمن / ۲.

۵- طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۷.

از دلایل نقلی آنان نیز اشاره کنیم:

با ملاحظهٔ مطالب سه گانه، خواسته اند
توقیفی بودن اسمای الهی را استفاده
نمایند. پس ما حق نداریم به ذوق خود هر
اسمی گر چه دلالت بر کمالی کند، در مورد
خداوند به کار ببریم.

دلیل نقلی قائلان بر توقیفی بودن اسما

گروهی بر توقیفی بودن اسما به آیهٔ یاد شده
در زیر استدلال می کنند:

تحلیل استدلال رازی

استدلال یاد شده مبنی است بر دو
مطلب، اول اینکه: «ال» در کلمهٔ «الاسماء»
به اصطلاح «ال» عهد باشد به این معنی که در
نزد مخاطبین آیه، اسما وصفاتی معین و معلوم
بوده و «الاسماء الحسنی» به آنها اشاره
می کند.

دوم اینکه: الحاد به معنی نامگذاری از
پیش خود باشد. در حالی که هر دو مطلب
ثابت نیست.

اما مطلب نخست، احتمال دارد «ال»
برای جنس واستغراق باشد وادبا می گویند: هر
کجا قرینه ای بر عهد نباشد، باید بر جنس
واستغراق حمل شود.

بنابر این آیه ناظر بر الحاد در اسمای مقرر
ومعین ومعهود الهی نیست تا از آن بر توقیفی
بودن اسمای خدا استدلال کرد. اتفاقاً نظیر این
جمله در قرآن وارد شده واز همگی استغراق
جنس اراده شده است مانند:

۸- ﴿وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحَسَنَى فَادَعَوْهُ بِهَا وَذُرُو
الَّذِينَ يَتَخَذُونَ فِي الْأَسْمَاءِ سِيجْرُونَ مَا كَانُوا
يَعْلَمُونَ﴾^(۱)

ترجمه: «برای خداوند نامهای نیکوست،
او را با آنها بخوانید و آنان را که در نامهای او به
تحریف می پردازند رها سازید، به زودی کیفر
عمل خود را می بینند».

امین الإسلام طبرسی فرموده: «این آیه
دلالت دارد که نامگذاری خداوند مگر به آنچه
خود نامگذاری کرده جایز نیست».^(۲)

فخر رازی، نحوهٔ استدلال با آیه را چنین
بیان می کند:

اولاً: در آیه اثبات شده خداوند نامهای
نیکو دارد، ثانیاً: امر شده به اینکه هنگام
خواندن او از آن اسمای حسنی استفاده شود
وثالثاً: کسانی را که در خصوص اسمای الهی
جور وانحراف نموده و از نزد خود او را به
چیزهایی که لایق او نیست نام گذاری
می نمایند، نکوهش می کند.

۱- اعراف/ ۱۷۹.

۲- طبرسی، مجمع البیان ۴/ ۵۰۳- فخر الدین رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۷۰، طبع جدید.

الأسماء الحسنى... ﴿ نهی از دعوت حق تعالی به اسمای غیر حسنی است، جوابش این است که مانیز نهی از دعوت حق تعالی به اسمای غیر حسنی را اعتراف داریم و لکن نهی از دعوت خدای سبحان به اسمای غیر حسنی معنایش این نیست که جمیع اسمای حسنی در کتاب و سنت آمده است و هر اسمی که وراى آنهاست اسمای غیر حسنی است، چنان که قائل به توقیفیت اسما بر آن متمسک است... ﴿ (۲) پس از این گونه آیات، نمی توان استفاده توقیفی بودن در اسما کرد. (۳)

توقیفی بودن اسما در احادیث

در اخبار واحادیث مواردی دیده می شود که ممکن است قائل به توقیفیت، به آنها متمسک جویند و اینها به دو دسته تقسیم می شوند:

اول: احادیثی که اسما و صفات خداوند را شمارش کرده اند.

دوم: اخبار دیگری که دعوت به اکتفا کردن به آنچه در قرآن از اسما آمده است می نماید. اما گروه اول مثل آنچه از حضرت

﴿الله لا اله الا هو له الأسماء الحسنى﴾ (طه/ ۸)

﴿قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أياً ما تدعوا فله الأسماء الحسنى﴾. (اسراء/ ۱۱۰)

﴿له الأسماء الحسنى يسبح له ما فى السموات والأرض﴾. (حشر/ ۲۴)

بنابراین ظاهر آیات این است که هر اسم احسنی از آن خداست. از این جهت اسمهایی که معنای وصفی دارند و حاکی از حسن می باشند، آن که «احسن» است از آن خداست. در این صورت، آیه اگر گواه بر تسمیه با هر اسم حسنی نباشد، دلیل بر تحریم نیست.

در باره مطلب دوم یاد آور می شویم، مقصود از الحاد در اسما تسمیه خدا با الفاظی است که در آن شائبه نقص است، مانند تسمیه خدا با «أب» در نزد مسیحیان یا تسمیه خدا به «أب المكارم» یا «أبيض الوجه» که در نزد عرب مرسوم بود و این نوع نامگذاریها، نوعی الحاد در اسماست. (۱)

حضرت استاد آیت الله حسن زاده چنین فرموده اند:

«اگر گویی که ظاهر آیه کریمه ﴿و الله

۱- مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۰۳، طبع اسلامیه و تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱۵، ص ۷۱، طبع جدید و تفسیر کشف، ج ۲، ص ۱۳۲، طبع دار الفکر، مراجعه کنید.

۲- حسن زاده آملی، «کلمه علیا»، ص ۱۹۱۸.

۳- به کشف، تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۱۳۲، طبع دار الفکر، رجوع شود.

بسیاری دیگر آمده که در این روایات یاد شده نیست، مثل دعای جوشن کبیر.

ثالثاً: در برخی متون دینی وارد شده که از برای خداوند اسمایی است که به خود اختصاص داده واحدی را از آنها مطلع نساخته که در اصطلاح به آنها «اسماء مستأثرة» می گویند. (۴)

وابعاً: آنچه در برخی آیات و اخبار آمده، به عنوان اصول و امهات اسما ذکر شده که دیگر اسمها به آنها بر می گردد، چنانکه در سابق پیرامون سعه و ضیق اسما و صفات، مطالبی گذشت.

اما گروه دوم یعنی اخباری که از توصیف خداوند به غیر از آنچه خود را وصف کرده است، نهی نموده است. حتی در اصول کافی بابی به این عنوان آمده: «باب النهی عن الصفة بغير ما وصف به نفسه» در این باب، کلینی ده روایت نقل کرده است، از این گروه فقط دو روایت تا حدی می تواند سند مدعا باشد.

۱- محمد بن حکیم گوید: «موسی بن جعفر - علیهما السلام - به پدرم نوشت، خدا بالاتر و والاتر و بزرگتر از این است که حقیقت صفتش درك شود، پس او را به آنچه خود وصف کرده

امیر مؤمنان - علیه السلام - منقول است:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ تَسْعَةً وَتَسْعِينَ اسْمَاءً مِنْ دَعَا اللَّهُ بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ وَمَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» (۱)

«برای خداوند نود و نه نام است، هرکس خدا را به آنها بخواند اجابت می کند و هر کس احصا و شماره کند، داخل بهشت می شود».

در اخبار دیگر هر يك از آنها را نام برده اند. در اصول کافی بابی تحت عنوان: «معانی الأسماء واشتقاقها» است و مرحوم صدوق در کتاب بسیار نفیس «توحید» باب «أسماء الله» را آورده، به آنها مراجعه شود. (۲)

گروه نخست هرگز بر توقیفی بودن اسما دلالت ندارند.

اولاً: در آنها فقط نود و نه نام آمده است و اثباتش دیگری را نفی نمی کند.

ثانیاً: این اخبار با یکدیگر متفاوت هستند، چون در برخی اسما و صفات را بیش از نود و نه شماره کرده اند، حتی در بعضی برای خداوند سیصد و شصت اسم معرفی کرده اند. (۳) و هیچ اشاره ای به عدد ۹۹ ندارد، چنانکه اخبار دیگری به عدد ۹۹ اشاره می کند اما «معدود» را نام نمی برد و در ادعیه اسامی

۱- توحید صدوق، ص ۱۹۵، باب «أسماء الله» طبع دار المعرفة بیروت.

۲- به کتاب حق الیقین تألیف شیر، ص ۵۰، انتشارات عابدی، رجوع کنید.

۳- اصول کافی، باب حدوث الأسماء.

۴- ابن جمهور احسانى، غوالى اللئالى، ج ۴، ص ۱۰۶، طبع جدید.

بستاید و از غیر آن باز ایستید».

۲- مفضل می گوید: «از حضرت ابو الحسن - علیه السلام - مطلبی از صفت خدا پرسیدم. فرمود: از آنچه در قرآن است تجاوز نکنید». (۱)

این دو روایت، از نظر «متن و سند» مخدوش است و دلالت بر مطلوب - یعنی توقیفیت اسمای الهی - ندارد. «اما از نظر متن و دلالت، کافی نیست که بدانیم مفاد این گونه روایات همین قدر است که خدای سبحان خود را به صفات کمال وصف نموده است، مانیز باید به حکم عقل خدای سبحان را به صفات کمال وصف کنیم، اما مفاد آنها این باشد که هر لفظی دلالت بر وصف کمال دارد، در اطلاق آن بر خدای سبحان باید اذن شرعی داشته باشیم، چنین نیست و همین که منع شرعی در اطلاق نداریم کافی است». (۲)

اگر اخبار دیگر باب ملاحظه گردد، معلوم می شود این گونه نهی ها متوجه کسانی است

که خداوند را به صفاتی که نامناسب مقام خداوندی است وصف می کردند، مانند اینکه او را به «صورت» و «تخطیط» متصف می دانستند و یا او را «تشبیه» به مخلوقات می کردند و یا مذمت از کسانی است که او را به نحوی وصف می کردند که به معنای جسم بودن اوست و روایت اول و دوم باب، شاهد برای اوست، نه اینکه هیچ کس حق ندارد خداوند را به هیچ وجه توصیف کند. «از جواب امام در این روایت (اولین خبر) استفاده می شود که به تبع قرآن، باید راهی بین نفی و تعطیل از یک طرف و تشبیه از طرف دیگر انتخاب کرد. پس معلوم می شود مقصود عدم انحراف از اصول تعلیمات قرآن است، نه تقلید و تعبد به الفاظ و ممنوع بودن تفکر و معرفت ...» (۳)

اما این دو روایت، از نظر سند نیز قابل اعتماد نیست؛ زیرا راوی هر دو «سهل» است و از قراین استفاده می شود که او «ابن زیاد» است و نقاد خبر در کتب «رجال» او را ضعیف دانسته اند. (۴)

۱- اصول کافی، کتاب التوحید، باب النهی عن الصفة بغير ما وصف به نفسه.

۲- حسن زاده آملی، کلمه علیا، ص ۱۷.

۳- مرتضی مطهری، پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۱۳۱، طبع انتشارات اسلامی.

۴- علامه حلی، خلاصه الرجال، ۲۲۸، اردبیلی، جامع الرواة، ۲/ ۳۸۷.